**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر/توصلی و تعبدی**

**14040120**

**متن خام**

**جلسه 97**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

به عبارت کفایه پرداخته بودیم در مورد عبارت کفایه یک بحثی را مرحوم آقای روحانی در منتقل الاصول مطرح کرده که مرحوم آخوند در این جا یا دو تا محذور ذکر کرده یا یک محذور هست و ایشان نتیجه گیری می خواهد بکند که عبارت ایشان مجمل هست هم با دو محذور بودن سازگار هست هم با یک محذور بودن چون قرائنی بر یک محذور بودن هست.

**عبارت مرحوم آخوند**:

ثانیتها أن التقرب‌ المعتبر فی‌ التعبدی إن كان‌ بمعنى‌ قصد الامتثال‌ و الإتیان بالواجب‌ بداعی أمره، كان‌ مما یعتبر فی الطاعة عقلا، لا مما أخذ فی نفس العبادة شرعا و ذلك‌ لاستحالة أخذ ما لا یكاد یتأتى‌ إلا من قبل الأمر بشی‌ء فی‌ متعلق ذاك الأمر مطلقا شرطا أو شطرا، **فما لم تكن** نفس الصلاة متعلقة للأمر لا یكاد یمكن‌ إتیانها بقصد امتثال أمرها

این «فما لن تکن» یک محذور جدیدی است یا همان محذور سابق را بیان می کند؟

**آقای روحانی** تعبیر می کنند دو تا قرینه هست برای اینکه بگوییم همان محذور سابق است یک قرینه فاء تفریع هست این فاء تفریق را این معنایش همان محذور قبلی است یک قرینه هم همین است که در توهم، مطلب دوم را فقط دارد جواب می دهد اگر اینها دو تا محذور باشد خب جواب دوم را بدهید فایده ندارد مشکل اول هست. باید هر دو را جواب بدهید

به نظر می‌رسد این وجه دومشان کاملاً درست است و اما وجه اول یک توضیحی می خواهد. تعبیری که ایشان می کند تفریع این سازگار هست با یعنی لازمه تفریع این است که یک محذور باشد تفریع که از کجا محذور درمی آید تفریع ممکن است بگوید یک محذور دارد که از این محذور محذور دیگری یاد می شود یک محذور هست که این محذور چون این محذور است محذور دیگر هم ایجاد می کند اگر نگوییم ظاهر تفریع دو محذوری است یک محذوری بودن نمی آید ولی اصل مطلب این است که تفریع متناسب است تفریع را دلیل بر دو محذور بودن بگیرند ولی این طور می شود جواب داد که تفریع گاهی اوقات تفریع او ترتیبش ترتیب ذکری است نه ترتیب خارجی در ترتیب ذکری در مغنی این طوری تعبیر کرده می گوید که فاء عاطفه یکی از معانی که می رساند ترتیب است وهو نوعان : معنوى كما فى «قام زيد فعمرو» وذكرى وهو عطف مفصّل على مجمل در ترتیب معنوی معطوف و معطوف علیه دو تا شی هستند ولی در ترتیب ذکری معطوف تفصیل معطوف علیه هست این طور می گوید (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمَّا كانا فِيهِ) شیطان آنها را از بهشت لغزاند این فاخرجهما مما کانا فیه همان أزلهما الشیطان عنها هست. (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللهَ جَهْرَةً) («أرنا الله جهرة» تفسیر و تفصیل همان «سألوا موسی اکبر من ذلک» است) ونحو (وَنادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي) و امثال اینها البته باز در جای خودش این را ذکر کردیم که ترتیب ذکری اختصاص ندارد به ترتیب مفصل بر مجمل. ترتیب ذکری من مفصل چندین بار در بحث فقه به آن پرداختم در بحث عده به آن پرداختم در ذیل عرض کنم ﴿الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْريحٌ بِإِحْسان﴾ در بین این آیه و در کتاب ارث. هر دو مفصل من در فاء ترتیب ذکری چه هست و حقیقت آن چیست و تحلیل ادبی آن چیست و اینها چندین جلسه به اینها پرداختم و نمونه های آیات قرآن را بیان کردم ولی یکی از اقسام آن همین ذکری است که ایشان نقل می کند ترتیب مفصل بر مجمل. بنابراین فاء هم با دو محذور بودن سازگار است هم با یک محذور بودن نباید فاء را قرینه برای تک محذور بودن فاء اگر ظهور بدوی او ترتیب معنوی نباشد ظهور در اینکه عطف مفصل بر مجمل باشد ندارد. پس فاء را از آن چیزی درنمی آید عمده همان قرینه دوم است که ایشان ذکر می کند که درست هم هست این قرینه.

بعد ایشان برای اینکه بگوید اینها دو تا محذور هستند یکی اینکه می گوید که این که ما بگوییم اینها دو جهت دارند دو قرینه دارد یکی اینکه در توهم هر دو جهت را دفع کرده إحداهما: التعرض في التوهم إلى دفع جهتين و التخلص من إشكالين، و هما اللذان ذكرناهما و هو ظاهر في تعدد المحذور می گوید چون در اشکالی که مطرح کرده هر دو جهت را مطرح کرده. پاسخ مطلب این است که چرا به اشکال نگاه می کنید جواب اشکال را ببینید ایشان در واقع ولو در اشکال به هر دو جهت متعرض می شود می خواهد بگوید در توهمی که گفته گفته اگر مراد شما این هست که در مرحله جعل نمی شود قصد قربت را اخذ کرد که این مشکلی ندارد کانّ توهم نمی شود که مشکل داشته باشد پس باید مراد شما این باشد که در مرحله هر دو اینها محذور واحد است ولی می گوید آن محذور واحد آیا در مرحله جعل است یا در مرحله امتثال است مرحله جعل که واضح است که محذور ندارد پس باید در مرحله امتثال باشد مرحله امتثال هم اشکال اگر این است که قدرت قبلاً از امر حاصل نیست پاسخ مطلب این است که چه کسی گفته باید قدرت قبل از امر باشد همین که قدرت بعد از امر هم باشد کافی است قدرت بالامر هم حاصل باشد کافی است بنابراین بعد جواب می دهد که حتی بعد از امر قدرت نیست قدرت بعد از امر کافی است ولی به شرطی که بعد از امر قدرت بیاید ولی اینجا قدرت بعد از امر نمی آید

بنابراین این مطلبی که هست با محذور واحد بودن کاملاً سازگار است ظاهرش محذور واحد است

بعد جهت دوم ذکر می کند می گوید اینکه یک مطلب کلی شما گفتید «استحالة أخذ ما لا يكاد يتأتى إلا من قبل الأمر بشي‏ء في متعلق ذاك الأمر» این معنایش این است که مشکل، مشکل قدرت نیست یک مشکل عام هست بنابراین در بعضی موارد دیگر حالا عبارتش را می خوانم می گوید

ثانيتهما: عدم مناسبة التفريع مع الكلية المذكورة أولا، و ذلك لأن عدم القدرة على الإتيان بقصد امتثال الأمر لم ينشأ عن جهة كون قصد الأمر مما لا يتأتى إلا من قبل الأمر، بل لخصوصية في قصد الأمر بنفسه، و لذا لا يسري إلى كل ما لا يتأتى إلا من قبل الأمر كالعلم بالحكم و نحوه. فظاهر الكلية كون المحذور ناشئا عن جهة كون قصد الأمر مما لا يتأتى إلا من قبل الأمر، و هو أجنبي عن عدم القدرة على المتعلق، بل ظاهره ... .

این عبارت هم اصلاً درست نیست اولاً یک نکته ای در مورد اخذ علم به قدرت در متعلق تکلیف عرض کنم: ما یک متعلق تکلیف داریم یک موضوع تکلیف داریم به اصطلاح مرحوم آخوند. موضوع تکلیف آن چیزی است که شرط الوجوب است و بدون تحقق آنها حکم فعلی نمی شود ولی متعلق حکم آن چیزی هست که نه حکم بدون آنها فعلی هست و وجوب ما را به تحقق فعل با آن خصوصیات و با آن شرائط دعوت می کند آن چیزی که اینجا کلمه متعلق را که به کار رفته متعلق اجمال دارد مراد از متعلق، موضوع حکم به اصطلاح مرحوم نایئنی است یا متعلق الحکم. اگر قصد علم به تکلیف، موضوع حکم است یعنی آنهایی که می خواهند بگویند حکم اختصاص به عالمین دارد می خواهند بگویند تا شخص عالم نباشد تکلیف برای او نمی آید تکلیف تنها در حق. نه اینکه تکلیف شما را دعوت می کند به علم به تکلیف. علم به تکلیف که جز متعلق تکلیف نیست تکلیف متعلق به علم را می خواهد ایجاد کنید شما این که نیست. علم موضوع تکلیف است و اشکالات موضوع تکلیف اصلاً متفاوت است آن اشکالات با این اشکالات فرق دارد که حالا اشاره هم خواهد کرد آنها یک اشکالاتی دارد پاسخهای آن هم فرق دارد و اینجا بحث کاملاً متفاوت است این مقایسه اینها با همدیگر یکسان نیست در مواردی که ما می خواهیم آن چیزی که از ِقبَل تکلیف و از قبل امر حاصل می شود را در متعلق تکلیف به اصطلاح مرحوم آخوند مرحوم نائینی اخذ کنیم همیشه اشکال عدم قدرت وجود دارد چون این اشکالی که مرحوم آخوند می کند اشکال مرحوم آخوند این است که امر دعوت می کند به متعلق خودش و تا وقتی که ذات فعل مامور به نباشد امر به ذات فعل دعوت نمی کند یعنی اشکالی که ایشان مطرح کرده بود در موردش بیشتر صحبت خواهیم کرد این را آن اشکالی که مرحوم آخوند کرده که دعوت امر به ذات فعل محال هست چون فرد در جایی که امر تعلق گرفته باشد به فعل مقید به داعی، فعل مقید به داعی به مجموع اینها امر نمی تواند تعلق گرفته باشد چون یکی از قیدهای او داعی است به داعی دعوت تعلق نمی گیرد به داعی دعوت تعلق نمی گیرد که ایشان این را مفصل توضیح می دهد که چرا به داعی دعوت تعلق نمی گیرد به ذات آن عمل هم دعوت تعلق نمی گیرد به دلیل اینکه آن ذات خودش متعلق نیست و الامر لایدعوا الا الی ما تعلق به بنابراین این اشکال در همه مواردی که یک شی ای را ما که از ناحیه امر هست ما در متعلق تکلیف بخواهیم اخذ کنیم می آید اشکال اختصاص به ما نحن فیه ندارد در همه موارد می آید اگر اشکال درست باشد در همه موارد. این که ظاهر عبارت مرحوم آخوند کاملاً این است که محذور واحد است نه تعدد محذور البته

شاگرد: منظور از اشکال دور نبود

استاد: دور نیست اشکال طرف که دور قدرت ندارد انسان نه قدرت ندارد حالا نه بحث این است که انسان نمی تواند آن شی را بیاورد

شاگرد: نمی تواند به خاطر چه

استاد: به خاطر اینکه امر به او تعلق نگرفته چون متعلق امر نیست به دور ربطی ندارد بعد عرض می کنم که دورش هم ناتمام است ناتمام بودن دور خیلی واضح است حالا عرض می کنم که چرا. این همه آقایان اشکال کردند که اینجا دور نیست نه دور است نه خلف است هیچ هیچ امثال اینها نیست این هم واضح است یکی از نکاتی هم که می رساند که مرحوم آخوند نمی تواند به دور و خلف ناظر باشد وضوح ناتمامیت دور و خلف است اینکه مرحوم آخوند این را متوجه نشده باشد این نکته ای که خیلی واضح است حالا عرض می کنم که چرا واضح است توضیح می دهم این خیلی مستبعد است که مرحوم آخوند مطلب به این واضحی را توجه نکرده باشد روی همین جهت در محذور می گوید اگر بخواهید بگویید در مرحله جعل است که دور و خلف و اینها همان مرحله جعل است دیگر اگر مراد در ان مرحله جعل باشد واضح است که مشکلی نیست کان واضح است توضیح هم نمی دهد می گوید پیداست که تعبیرش و توهم إمكان تعلق الأمر بفعل الصلاة بداعي الأمر و إمكان الإتيان بها بهذا الداعي ضرورة إمكان تصور الأمر بها مقيدة ... .

اولاً تعلق الأمر بفعل الصلاة بداعي الأمر این می شود ضرورة تعبیرش این است که ضرورة امکان تصور الامر بها مقیدة این را ضروری می داند واضح است که این را می شود تصور کرد تصور آمر با مقیدتاً تصوری صحیح است و چه مشکلی این وسط هست که شما می خواهید دنبال کنید اصلاً این یک امر ضروری تلقی می کند این را و همین طور هم هست حالا توضیح هم خواهم کرد

اینکه به نظر می رسد اشکال مرحوم آخوند ناظر به این هست که ایشان می خواهد بگوید قدرت اینجا نیست حتی بعد از امر هم نسبت به اتیان به عمل اگر امر تعلق گرفته باشد به فعل به داعی امر، قدرت بر اتیان ذات فعل ما نداریم چون نسبت به ذات فعل امری است تا امر را ما بتوانیم امتثال کنیم خب این محصل اشکال ایشان هست حالا اشکال را بعد مفصلتر در موردش صحبت خواهیم کرد.

اما اینکه اینجا تقریب دور چه هست یا تخریب خلف چیست بعضی ها اینجا حالا صرف نظر از اینکه مرحوم آخوند به آن ناظر باشد یا نباشد بعضیها اینجا دور تقریب کردند گفتند امر چون متوقف است بر موضوع و در موضوعش قصد قربت چون اخذ شده امر متوقف است بر قصد قربت. قصد قربت هم تا امر نباشد نمی شود قصد امر کرد امر متوقف است بر موضوع اگر در موضوعش قصد امر اخذ شده باشد، قصد امر هم که با امر می آید می شود دور. امر متوقف است بر موضوعی که قصد امر است در آن، قصد امر هم متوقف هست بر امر.

پاسخ مطلب این است که قصد امر متوقف امر است درست است ولی امر متوقف بر تحقق خارجی متعلق نیست اینجا مراد به تعبیر دیگر اینجا مراد از متعلق که می گویید چیست مراد از متعلق، موضوع به اصطلاح مرحوم نائینی است یا متعلق به اصطلاح مرحوم نائینی است اینجا ابهامی که در قضیه هست اینکه کلمه متعلق ابهام دارد اگرمراد موضوع باشد درست است فعلیت امر متوقف است بر فعلیت موضوع ولی اینجا خروج از فرض است فرض ما این است که قصد قربت متعلق التکلیف است نه موضوع تکلیف اگر مراد متعلق التکلیف باشد امر توقف دارد بر تصور المتعلق نه خارجیة المتعلق. معنای مطلب چه می شود **معنای مطلب این می شود که قصد امر بوجوده الخارجی متوقف است بر امر و امر متوقف است بر تصور قصد امر** پس قصد امر خارجی متوقف است بر قصد امر ذهنی این که برای اینکه آن قصد امر در خارج تحقق پیدا بکند باید شارع در ذهنش قصد امر را تصور کرده باشد همان طور حالا هیچ مشکلی نیست

بنابراین من هنا یظهر تفاوت این بحث با بحث اخذ علم به حکم چون علم به حکم در متعلق حکم به اصطلاح مرحوم نائینی اخذ نمی شود بلکه در موضوع اخذ شده است و شرط الوجوب است نه شرط الواجب بنابراین آنجا دور توهم می شود حتی حالا آن را هم عرض کردیم پاسخ دارد که آن چیزی که امر بر او متوقف است علم فعلی نیست علم شانی است یعنی صدق این قضیه ای که لوصدر الحکم لصار المکلف عالماً نه فعلیت العلم در خارج نتیجه آن این می شود که فعلیت علم متوقف است بر شانیت علم. علم فعلی متوقف است بر علم شانی و هیچ مشکلی نیست حالا آن پاسخ بحث دور در مورد توهم می شود بحث دور توهم می شود ولی در ما نحن اصلاً بحث دور توهمی نمی شود

شاگرد: حاج آقا اینجا همان چیزی که تصور کرد قبل از امر تصور قبل از امر باید بشود یعنی تصور کرد همان است که به او امر کرد

استاد: بله به همان امر می کند

شاگرد: آن قید تصور امر بهش بود قبل از امر باید قید را تصور کند دیگه

استاد: نفهمیدم چه می گویید ببینید من یک چیزی را مثلاً طهارت را تصور می کنم بعد امر می کنم به صلاة مقید به طهارت بعد مکلف می آید صلات متطهراً را خارجاً تحقق می بخشد یعنی تحقق خارجی طهارت متوقف است بر اینکه شارع طهارت را قبل از امر به طهارت تصور کرده باشد

شاگرد: صلات مقید به طهارت قبل از امر باید تصور بشود صلات مقید به امر هم باید قبل از امر تصور بشود دیگر صلات مقید برای امر امر را من بعد از تصور به این موضوع می خواهم امر کنم

استاد: تصورش که مشکل ندارد تحقق بعدش است قبل از اینکه امر تحقق پیدا کند تصور می شود

شاگرد: قبل از امر تحقق پیدا کند من می توانم امری که بعداً تصور کنم

استاد: بله من می خواهم بعداً امر کنم همان امری که بعداً می کنم تصور می کنم مشکلی ندارد.

بنابراین همچین و من هنا یظهر که بحث خلف را مطرح کردند می گویند موضوع در رتبه متقدم بر حکم است موضوع بر حکم به اصطلاح تقدم رتبی دارد و آن چیزی که معلول حالا فرض این است که قصد امر می خواهد معلول حکم باشد قصد امر هم باید در رتبه متقدم باشد هم در رتبه متاخر و این خلف است قصد امری که در رتبه متقدم هست باید در رتبه متاخر باشد

پاسخ مطلب این است که قصد امر بوجوده الذهنی در رتبه متقدم است بوجوده الخارجی در رتبه متاخر است. این مشکل اصلاً مشکل جدی نیست عرض می کنم این مشکل در حدی نیست که ما بتوانیم آن را به مرحوم آخوند نسبت بدهیم که این مشکلی را جدی تلقی کرده باشد و امثال اینها مشکل مشکلی هست که خود مرحوم آخوند مطرح می کند که بحث عدم قدرت است.

اینجا **دو تا نکته** می خواهم عرض بکنم **یک نکته** اینکه این مشکل اگر صحیح باشد یعنی این مشکل راه حلی که مرحوم آخوند برای حلش پیموده و قصد امر را در غرض دخیل دانسته نه در امر اینها حل مشکل نمیکنه مشکل هنوز باقی است چون عرض کردم اینکه امر دعوت می کند به متعلقش. امر به چه خاطر دعوت می کند به متعلق آیا برای شارع امر موضوعیت دارد برای من مکلف عقل من می گوید چون شارع امر کرده است من باید امر را بیاورم یا چون امر محصل غرض مولاست امر از این جهت که به وسیله امر غرض مولا تامین می شود عقلاً لازم الامتثال است خب اگر چنین شد همان مشکل می آید که غرض، دعوت به متعلق می کند همان عین همین تعبیری که الامر لایدعو الا الی ما تعلق به. عین همین را به جای امر دارد الغرض: الغرض لایدعو الا ما تعلق به. اگر غرض شما فعل مقید به قصد امر باشد مقید به قصد امر باشد ذات فعل دیگر آن متعلق غرض نیست شما باید ذات فعل را قصد کنید و شما ذات فعل را نمی تواند قصد کنید این اشکالی که ایشان از امر برده در غرض مشکلی را حل نمی کند هیچ. مشکل اصلاً همین طور باقی است یعنی اگر اشکال صحیح باشد در ناحیه غرض همین اشکال پیش می آید که آن چیزی که متعلق غرض هست فرض این است که فعل مقید است و شما باید قصد شما به ذات عمل تعلق بگیرد نه به این مقید حالا اشکالاتی که کل این اشکال دوباره زنده می شود یک نکته.

**نکته اصلی تر** من از آن طرف می خواهم عرض بکنم ما این مطلب را اشاره کردید مرحوم حاج شیخ هم در حاشیه درر به این مطلب اشاره کرده و یک بحثی را آنجا دنبال کرده که من حالا آن بحث را به طور کامل نمی خواهم نقل کنم چون ان قلت و قلتهایی در بعضی از ویژگیهای آن مطرح است که ضرورت نمی بینم همه آن را بیان کنم. بحث این است که مرحوم آخوند می گوید که قصد امر نمی تواند در متعلق اخذ شده باشد عرض من این است که قصد امر حتماً در متعلق اخذ شده باشد عرض من این است که قصد امر حتماً در متعلق اخذ شده است آن طرف قضیه را هم بگوییم قهراً در متعلق اخذ شده است دلیل همان مطلب که مرحوم آقا شیخ هم اشاره می کنند که امر مقتضی تحقق مامور به است امر علت تحقق مامور به است علت، معلول مستند به علت را بهش دعوت می کند علت به معلول. اصلاً معلول از ناحیه علت تضیق پیدا می کند ببینید فرض کنید که یک حرارتی هست با این حرارت این مثلاً خانه گرم می شود یعنی بخاری هست با این بخاری حرارات در خانه ایجاد می شود حرارتی که معلول آتش است حرارت مستند به آتش هست نه مطلق حرارت. معلول همیشه از ناحیه علت تضیق پیدا می کند معلول همیشه حصه ای از شی است که مستند به علت باشد مامور به مستند به امر است و مامور به قهراً حصه ای از شی است که مستند به امر است غیر این معقول نیست که اصلاً تفاوت در واجب توصلی و واجب تعبدی در متعلق امر نیست متعلق امر در هر دو مقید است نه اینکه شارع این تضیق را اخذ می کند خود به خود تضیق دارد تضیق قهری دارد تفاوت واجب توصلی و واجب تعبدی این هست در واجب توصلی غرض اولیه اوسع از غرض امر است اوسع از متعلق امر است ولی در واجب تعبدی مساوی است حالا تعبدی را شما این طوری معنا کنید تعبدی که در آن قصد امر اگر اخذ شده باشد تعبدی که در آن قصد امر اخذ شده یعنی چه یعنی تعبدی که در غرض اولیه آن قصد امر اخذ شده باشد نه در غرض از امر در غرض امر که در همه اشیاء نشوء از امر و استناد به امر اخذ شده است در تمام واجبات تعبدیاً کانه توصلیاً استناد مامورٌبه به امر لازم است لازم است یعنی قهری است غیر از این معقول نیست بنابراین اصلاً مشکل مشکلی هم نیست مشکلی هم نیست ببینید هر امری دعوت می کند به معلول ولی معلولی که از ناحیه او هست قهری است طبیعتاً شما می گویید به ذات امر باید دعوت کنند کی گفته به ذات امر باید دعوت کند معقول هم نیست. ذات امر یعنی چه یعنی به ذات فعلی که ناشی از امر باشد یا ناشی از امر نباشد این که معقول نیست یعنی شارع می گوید من امر می کنم که شما صلاتی را که چه از ناحیه من می خواهد تحقق پیدا کند یا صلاتی که از ناحیه من تحقق پیدا نکند آن را ایجاد کن؟ امر که نمی تواند تعلق بگیرد به آن حصه ای از مامور به سواءٌ کانت الحصه معلولة للامر و مستندةً الی الامر ام لم تکن مستندةً للامر بنابراین مشکل جدی اینجا در بحث نیست به نظر می رسد که اصلاً ما بحث به شکل دیگری باید اصلاً این بحث طرح بشود بحث این هست که واجب توصلی واجبی هست که غرض اولیه آن اوسع است و الا غرض از امر در همه واجبات چه تعبدی باشد چه توصلی باشد مضیق است و تضیق قهری دارد بعد این هیچ مشکلی

شاگرد: استاد مامور بهی که قصد امتثال نکرده باشد یعنی این به هیچ وجه مستند به امر نیست

استاد:نه دیگر مراد ما از قصد امر یعنی اینکه امر دایر باشد قصد که اخطار که مراد نیست قصد یعنی به دعوت امر ایجاد بشود

شاگرد: تعبدی هم همین مقدار را دارد

استاد: بله تفاوت اینها از جهت امر نیست از جهت آن غرض اولیه است علتی هم که در توصلی امر ساقط می شود نه به دلیل این است که مامور به عصیان شده است به دلیل اینکه واجب توصلی در واقع واجب مشروط، همه واجبات مشروط هستند به اینکه آن عرض اولیه حاصل نشده باشد در واجب تعبدی بدون تحقق مامور به مستند به امر آن غرض اولیه تامین نمی شود آنها مساوی هستند ولی در واجب توصلی چون اوسع است می شود آن غرض اولیه از غیر حصه مستند به امر حاصل شده باشد از حصه غیر مستند به امر اگر حاصل شده باشد آن واجب دیگر نیست چون واجب مشروط بود گفته بود من می خواهم اگر از راه دیگری آن غرض من تامین نشده باشد این غرض را شما تامین کنید اگر از راه دیگر در واجب تعبدی اگر از راه دیگر نیست چون راه دیگر ندارد تفاوتشان این است که واجب تعبدی همه اینها مقید هستند به عدم تحقق غرض اولیه ولی در واجب توصلی چون آن غرض اولیه از راه دیگر هم تامین می شود در واقع مقید است به اینکه از راه دیگر اگر حاصل نشده باشد از این راه حاصلش کن در واجب تعبدی راه دیگر ندارد راهش همین است چون راهش همین است بنابراین این طور نیست که بدون قصد امر قصد که عرض کردم قصد مراد اخطار نیست مراد داعی است بدون دعوت امر تحقق مامور به معقول نیست اینکه به نظر می رسد این بحثها خیلی بحثهای جدی نیست اینکه من تصورم این است که اصلاً اخذ قصد قربت در متعلق قهری است

حالا ما ممکن است وقت گذشته فقط یک نکته ای را عرض بکنم حالا من یک مروری را در فرمایشات آقایان می کنم روی بعضی از بحثهای آقایان هم خواهیم پرداخت ولی خیلی از بحثها را من حذف می کنم چون به نظرم این بحث خیلی بحث مهمی نیست ولی اکثر بحثها را شاید حذف کنم ولی نکته را اینجا می خواهم ضمیمه بکنم من یک نکته ای را به حاج آقا عرض می کردم به حاج آقا عرض کردم که واجب توصلی در واقع مقید است به اینکه این شی از غیر طریق امر حاصل نشده باشد این طوری است دیگر یعنی واجب توصلی یک غیر زائد است ما می گوییم اصل اولیه این است که قید زائد نباشد اصالت الاطلاق اقتضا می کند این قید مقید به عدم تحقق مامور به از غیر طریق امر نباشد این تقریب ما بگوییم اصلاً اصل تعبدیت است نه تنها توصلیت چون توصلی در واقع لباً قید زائد دارد لباً قید زائد دارد حالا اینها را ملاحظه بفرمایید یک بیاناتی حاج آقا جواب دادند به اشکالات من یک تقریرات دیگری هم به ذهن خودم می رسد که نه اینها درست نیست بحث را دنبال خواهیم کرد و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.